



## بررسی تطبیق ضرب المثل فارسی در نهج البلاغه

زهره روشن ضمیر<sup>۱</sup>

۱- کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب، دانشگاه پیام نور، اصفهان، ایران

### اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی کامل

دریافت: ۲۷ اسفند ۱۴۰۱

پذیرش: ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۲

ارائه در سایت: ۱۲ خرداد ۱۴۰۲

کلید واژگان:

امثال و حکم علوی

نهج البلاغه

امثال و حکم فارسی

### چکیده

بی شک ضرب المثل ها یکی از گونه های شناخته شده ادبیات؛ و کاربردی ترین و در عین حال عامیانه ترین آن هاست که سبب اشتراکاتی در بین زبان های اقوام و ملل مختلف شده است. امثال و حکم در انتقال درست فکر و اندیشه گوینده به مخاطب، نقش مهمی دارند که در این میان می توان کوتاهی لفظ، رسایی معنا، زیبایی و بدیع بودن کلمات را از ویژگی های برجسته آن دانست. در این میان جایگاه نهج البلاغه و امثال علوی در ادبیات فارسی، یک امر روشن و غیر قابل انکار است گواه این بیان شعر شاعرانی است که از گذشته های دور تاکنون تحت تأثیر کلام امام علی (ع) بوده که گاه عینا و گاه از نظر محتوا و مفهوم از امثال و حکم نهج البلاغه الهام گرفته اند. نهج البلاغه را می توان حاصل سرمایه ی فکری و ذوقی امام علی (ع) دانست که به عنوان یک سند معتبر دینی و مذهبی چراغ راه هدایت و سعادت را بر بشر روشن می نماید. این تحقیق بر آن است که امثال و حکم علوی نهج البلاغه را احصاء و این امثال را با ضرب المثل های منظوم و منثور زبان فارسی معادل یابی نماید.

## Studying the application of Persian proverbs in Nahj al-Balagheh

Zohre Roshanzamir<sup>1</sup>

1- Master of Arabic Language and Literature, Payam Noor University, Isfahan, Iran.

### Article Information

Original Research Paper

Received 18 March 2023

Accepted 02 October 2023

Available Online 04 October 2023

### Keywords:

Alavi proverbs and rulings

Nahj al-Balagha

Persian proverbs and sayings

### Abstract

Undoubtedly, proverbs are one of the well-known types of literature; And it is the most practical and at the same time the most popular of them, which has caused commonalities among the languages of different peoples and nations. Proverbs and sayings play an important role in the correct transmission of the speaker's thoughts and ideas to the audience, among which the brevity of the words, the conveyance of the meaning, the beauty and originality of the words can be considered as prominent features. Meanwhile, the position of Nahj al-Balagheh and Alawite proverbs in Persian literature is a clear and undeniable fact, the proof of this expression is the poetry of poets who have been influenced by the words of Imam Ali (a.s.) from the distant past, sometimes directly and sometimes visually. The content and meaning are inspired by the proverbs and rulings of Nahj al-Balagha. Nahj al-Balagheh can be seen as the result of intellectual capital and taste of Imam Ali (a.s.), which, as an authentic religious document, illuminates the path of guidance and happiness for mankind. This research aims to compare Alavi proverbs and rulings of Nahj al-Balagheh and compare these proverbs with proverbs in verse and prose of the Persian language.

## مقدمه

نهج البلاغه که بخشی از کلام گهربار علی(ع) است، توسط شریف رضی در سه بخش خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها جمع آوری شده است و بعد از او علماء و فضلاء بسیاری بر آن شرح نوشته اند، به طوری که در باورهای اسلامی نهج البلاغه بعد از قرآن و حدیث نبوی به عنوان یک منبع مهم و غنی برای هدایت بشری به شمار می‌آید. نهج البلاغه یک اثر ارزشمند و جاوید است که با هویت دینی خود عمومیت یافته چرا که از زبان و دل امام معصومی چون علی(ع) تراوش کرده است و بیانگر عقلانیت و بلاغت کلام اوست. تجلی این کتاب و امثال آن در کلام شعرا و اهل ادب گاه پیدا و آشکار است و گاه پوشیده و نهان؛ این اثرپذیری پوشیده و پنهان در آثار ادباء گاه به صورت الهامی بنیادی و گاه تملیحی به کار گرفته شده است که می‌توان عامل اصلی مثل‌ها و حکمت‌های مشترک فارسی و علوی را گرایش‌های دینی و مذهبی مشترک میان آن‌ها دانست. اما باید اشاره نمود که بیشترین اثرپذیری از گفتار علوی را می‌توان در اشعار و حکایت‌های سعدی مشاهده نمود.

اهمیت امثال علوی از آن جهت است که گفتاری حکیمانه و پندآموز از امام علی(ع) می‌باشد که با برخی آثار ادبی پیوند ناگسستنی دارد و تأثیر این آثار در زندگی مردم غیر قابل انکار است. مثل‌ها حاصل تراوش ذهن و اندیشه‌ی هوشمندانه‌ی یک ملت است، که فراگیر شده و مورد اقبال جوامع بشری قرار گرفته است. از زمان تألیف این کتاب سال‌های متمادی سپری شده است، در حالی که دانشمندان و علمای اسلامی در زمینه‌های مختلف ادبی و بلاغی و معرفتی این کتاب را مورد بحث و بررسی قرار داده و اعجاز کلامی مولا امیر مومنان را از هر جهت تبیین کرده‌اند اما با توجه به اینکه تاکنون کار جامع و کاملی در زمینه امثال علوی و امثال فارسی صورت نگرفته است لزوم انجام این پژوهش مشخص می‌شود. علاوه بر این شعرا و اهل ادبی که از نهج البلاغه و امثال آن تأثیر پذیرفته‌اند ما را به راه رهنمون کرده‌اند که پژوهش و تطابق این امثال با یکدیگر در دو زبان فارسی و عربی امری لازم و ضروری است و به درکی جامع‌تر و کامل‌تری در این زمینه نیاز است.

در پیرامون پیشینه این موضوع باید گفت که علامه امینی در «الغدیر» هشتاد و یک شرح این کتاب را معرفی کرده است و سایر بزرگانی چون شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب خود بیش از صد و پنجاه شرح و ترجمه بر این کتاب ذکر نموده که هم به زبان عربی و هم زبان فارسی است و از قدیمی‌ترین آن‌ها «اعلام نهج البلاغه» نوشته علی بن ناصر را که معاصر شریف رضی است می‌توان نام برد. نخستین گردآورنده کلمات قصار علی(ع) ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ صاحب «البیان و التبین» در گذشته ۲۵۵ هـ. ق است. وی صد کلمه از کلمات قصار امیرالمؤمنین را انتخاب کرده و آن را (مطلوب کل طالب من کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب) نامیده است.

امیرمومنان در اثر ارزشمند خویش به مقتضای فهم و درک مخاطب خود با آن‌ها سخن گفته و سخنان و نصایح پندآموز خود را در قالب‌های تمثیلی بیان نموده که سرشار از حکمت و معناست به طوری که استنادهای آن حضرت به آیات الهی در آن نمود دارد و در برخی از امثال فارسی نیز این

استناد و تلمیح‌ها به چشم می‌خورد لذا محققین و پژوهشگران با تلاش‌های بسیاری در حد توانایی خود موضوعات نهج البلاغه را استخراج کرده و مورد تبیین و بررسی قرار داده‌اند. همچنین تک نگاری‌هایی موضوعی در ابعاد مختلف نهج البلاغه صورت گرفته است که از آن جمله می‌توان به امثال و حکم در نهج البلاغه اشاره کرد. برخی از نویسندگان، امثال نهج البلاغه را با استفاده از کتب شرح و توضیح داده‌اند که از آن جمله می‌توان به کتاب «الامثال و الحکم المستخرجه من نهج البلاغه» محمد غروی اشاره کرد. بعضی از نویسندگان در صدد معادل‌یابی برای امثال نهج البلاغه در زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی برآمده‌اند که از جمله این آثار کتاب «امثال و حکم نهج البلاغه و معادل‌های فارسی و انگلیسی» نوشته‌ی هاجر اندقانی می‌توان نام برد.

بهره‌گیری امام علی (ع) از حکمت‌ها متفاوت، متنوع و پرجاذبه است که در انتقال مفاهیم کلامی، نقشی بسیار بزرگی برعهده دارند. ضرب‌المثل‌ها در انتقال درست فکر و اندیشه‌گوینده به مخاطب، نقش مهمی ایفا می‌کنند که کوتاهی لفظ، رسایی معنا، زیبایی و بدیع بودن کلمات از ویژگی‌های برجسته آنهاست. هدف این تحقیق استخراج و شناخت مثل‌های سائر و غیرسائر زبان عربی است که در نهج‌البلاغه آمده است. همچنین معادل‌یابی مفهومی و نه متنی آن در زبان فارسی نیز دنبال شده است.

این تحقیق بر آن است که از یک سو امثال و حکم علوی نهج البلاغه را استخراج و پس از تقسیم‌بندی موضوعی آن این امثال را با ضرب‌المثل‌های منظوم و منثور؛ زبان فارسی تطبیق نماید.

اهمیت ضرب‌المثل‌ها از آن جهت است که گفتاری خردمندانه‌اند که در زندگی مردم پدید آمده و پیوند ناگسستنی با مردم دارند، به عبارتی دیگر مثل‌ها حاصل تراوش ذهن و اندیشه‌ی هوشمندانه‌ی یک ملت اند که فراگیر شده و مورد اقبال جامعه واقع شده‌اند.

## نهج البلاغه :

سخن درباره‌ی نهج البلاغه در ابعاد و موضوعات مختلف فراوان است، نهج البلاغه یک کتاب تخصصی نیست که عالم و دانشمندی متخصص در رشته‌ای از دانش‌ها تألیف کرده باشد بلکه پرتوی است درخشان از هدایت قرآن که انسان را از جنبه‌ها و ابعاد گوناگون مورد توجه قرار داده و در مسیر معینی قرار می‌دهد و به سوی هدف بی‌نهایتی هدایت می‌کند. همان‌گونه که بسیاری از آثار و میراث فرهنگی گذشتگان با مرور زمان محو گردیده و یا به حواشی رفته و در هر صورت به ندرت پایدار مانده‌اند. برخی از آن‌ها نیز تنها به عنوان تاریخ علم و فرهنگ بشر مورد توجه و استفاده‌اند، اما نهج البلاغه نه در تاریخ اندیشه، که در نیاز امروز ما پایدار مانده و جاری است، نه محدود به زمان است، نه محدود به مکان. چشمه جوشان و گوارای انواع معارف است. پس می‌توان گفت امیرالمؤمنین علی(ع) در این کتاب عرصه‌های مختلف از جمله میدان سخن‌الگوها و قالب‌هایی را به جامعه بشریت عرضه کرده است.

## معادل‌یابی امثال‌علوی با امثال فارسی

زیاد باشد باز هم پایان پذیر است به همین دلیل بسیار دیده شده جوانانی که از پدرانشان مال و ثروت هنگفتی به ارث می‌برند ولی بعد از مدتی همه ی آن را در راه شوهت و عیش و نوش، شراب، قمار و مانند آن تلف کرده است و به روز فلاکت باری گرفتار می‌شوند و حتی اگر انسان ثروتمند را در راه‌های غلط مصرف نکند اما زندگی را بسیار مرفه سازد اموال رو به فنا می‌روند.

در این جا امام علی (ع) ما را متوجه یک سرمایه معنوی، درونی و ذاتی می‌کند که هرگز پایان نمی‌گیرد و آن، روح قناعت است. افراد قانع زندگی ساده و بی‌تکلف خود را به راحتی می‌توانند تامین کنند و معمولاً تهی دست نخواهند شد زیرا اداره کردن یک زندگی ساده با یک کسب و کار ساده امکان پذیر است در حالی که زندگی پر زرق و برق روز به روز گسترده تر و پرهزینه تر می‌شود و حدّ توقعی ندارد و به همین دلیل حریصانی که به قناعت پشت کرده‌اند هر چه به دست آورند آن‌ها را راضی نمی‌کند اما قانعان همیشه از زندگی خود راضی‌اند.<sup>۳</sup>

در شرح این میثم اینگونه آمده است: «قناعت، عبارت است از سرگرم نشدن به چیزی که به اندازه‌ی کفایت و مقدار حاجت زندگی، خورد و خوراک بیشتر باشد، و چشم نداشتن بر آن چه دیگران دارند.»<sup>۴</sup>

در این حکمت امیر فن بلاغت کلمه ی مال را با صفت بی‌پایان از آن رو استعاره از قناعت آورده که بی‌نیازی ناشی از قناعت نیز هم‌چون ثروت زیاد، بی‌پایان است.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مَلِكًا وَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا وَ سئَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: حَيْثُ حَيَاةٌ طَيِّبَةٌ فَقَالَ: هِيَ الْقَنَاعَةُ<sup>۵</sup>

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قناعت یعنی فرمانروایی و سروری، و نیک خوئی و خوش اخلاقی یعنی نعمت.

امام علی علیه السلام در پی سوالی درباره‌ی ترغیب به قناعت این حکمت (۲۲۹) فرمودند. قناعت در معنای درست آن، یعنی چشم و دل سیر بودن، به کفاف بسنده کردن و عدم فرونخواهی است، که از والاترین کمالات انسانی است.

در نگاه امیرالمؤمنین علی(ع) چنین قناعتی بستر زندگی متعالی است، چنان‌که آن حضرت در پاسخ به اینکه سوال که حیا طیبه چه می‌باشد فرموده قناعت است این، مصداق در باره قناعت بسیار روشن است چرا

۳. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امیرالمؤمنین شرح تازه و جامعی بر نهج<sup>۳</sup>

البلاغه، چاپ اول، امام علی بن ابی طالب، قم، ۱۳۹۰، جلد ۱۴،

ص ۷۰۷-۷۰۶.

۴. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه ابن میثم، مترجم:

محمد رضا عطایی، بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد، ۱۳۸۵، جلد ۱،

ص ۵۷.

۵. دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۲۲۹، ص ۶۷۶.

امثال علوی فراوانی در کلام نهج البلاغه حضرت علی(ع) موجود است که تحت عناوین و موضوعات مختلفی به کار رفته است. این پایان‌نامه امثال و حکم علوی را در میان کلمات قصار نهج البلاغه درباره‌ی موضوعاتی چون ستایش قناعت، عدالت، صبر و بردباری و نکوهش طمع، ظلم و ستم، عجله و شتابزدگی مورد بررسی قرار داده است.

### قناعت

قناعت در کلمات قصار نهج البلاغه

قناعت یکی از فضایل مهم اخلاقی در اسلام است که در تعالیم دینی بر روی آن تاکید بسیار شده است. از آن جمله، حکمت‌ها و تعالیمی است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در کتاب شریف نهج البلاغه به آن‌ها اشاره می‌فرمایند. ایشان به قناعت به عنوان والاترین عنصر اقتصادی بلکه ارزشی بسیار گرانبه در حیات انسان می‌نگرند به نوعی قناعت را یک صرفه‌جویی و دوری از اسراف دانسته‌اند. واژه قناعت و مشتقاتش ۱۹ مرتبه در نهج البلاغه به کار رفته است که در این مجال تنها به قناعت در کلمات قصار امیر المؤمنین پرداخته می‌شود.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ<sup>۱</sup>

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قناعت مال و ثروتی است که هرگز پایان نمی‌پذیرد.

امیرالمؤمنین این حکمت را در پی بیان ارزش قناعت خودکفایی در اسلام بیان نموده و آن را یک سرمایه‌ی پایان ناپذیر دانسته است.

در شرح ابن ابی الحدید در توضیح این حکمت اینگونه بیان شده :

«در کلام حکیمان است که با قناعت با فقر مبارزه کن و با خود داری از مال حرام به جنگ مال اندوزی برو و با خوشرفتاری رنج و عذاب حسودان را ادامه بده و با یاد خوبی‌ها عمرت را طولانی کن.»<sup>۲</sup>

پس می‌توان قناعت را ثروتی بی‌انتهای دانست که هراسانی دوست دارد که با داشتن آن، زندگی آسوده‌ای بدون احتیاج به دیگران داشته باشد و بی‌دغدغه زندگی کند اما از آن‌جا که ثروت‌های مادی دنیوی همواره در معرض خطر نابودی است، نه تنها رفع دغدغه و احتیاج ... را برای او نمی‌کند بلکه بیش‌تر بر این موارد می‌افزاید. تنها ثروتی که پایان‌ناپذیر و بی‌انتهای است و سبب رفع دغدغه‌ها می‌گردد «قناعت» است .

امام(ع) در این جمله کوتاه و حکیمانه به نکته‌ی مهمی درباره قناعت اشاره کرده است، می‌فرماید: «قناعت ثروتی است پایان ناپذیر»، (الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ)

مال و ثروت مهم‌ترین وسیله برای زندگی مادی است که انسان به کمک آن به تمام خواسته‌های ضروری و رفاهی خود می‌رسد و حتی وسیله‌ای است برای رسیدن هوس بازان به هوس‌هایشان. اما این مال و ثروت هر قدر

دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۵۷، ص ۶۳۶.<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید، جلد ۱۸، ص ۱۹۲.<sup>۲</sup>

یعنی اینکه انسان به همان مقداری که کفایت می کند، اکتفا نماید و از زیاده خواهی اجتناب کند.

البته باید گفت که قناعت به شرایط و وضعیت زندگی انسان تا حدودی بستگی دارد، به این معنا که چه بسا مقدار خاصی مصرف در مورد شخصی در شرایط خاصی مطلوب و مطابق موازین شرع باشد، ولی در مورد فرد دیگری اسراف یا بخل به حساب آید. این خود انسان است که باید شرایط خودش را در نظر بگیرد و مطابق دستور شرع و به پیروی از عقل رفتار نماید.<sup>۵</sup>

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَلَا كُنْزٌ أَغْنَى مِنَ الْقِنَاعَةِ

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: و هیچ گنجی به اندازه‌ی قناعت انسان را بی‌نیاز نمی‌سازد.

لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ ... وَلَا كُنْزٌ أَغْنَى مِنَ الْقِنَاعَةِ وَلَا مَالٌ أَذْهَبَ لِلْفَاقَةِ مِنَ الرَّضَى بِالْقَوْتِ وَمَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكِفَافِ فَقَدْ انْتَضَمَ الرَّاحَةَ وَتَبَوَّأَ حَقْفَ الدَّعَةِ<sup>۶</sup>

هیچ شرفی بالاتر از اسلام نیست... و هیچ ثروتی به اندازه‌ی رضایت به قوت در دفع ناداری مؤثر نیست. پس هر کس به قدر کفاف بسنده کند، به رفاه دست یافته و در غرغه آسایش نشسته است.

این مثل حکمت آموز در بخشی از کلمات قصار<sup>۷</sup> آمده است، در این حکمت مثل مورد نظر و لا کُنْزٌ أَغْنَى مِنَ الْقِنَاعَةِ می‌باشد که در آثار برخی از شارحان نوشته شده است دو جمله ی پس از «وَلَا كُنْزٌ أَغْنَى مِنَ الْقِنَاعَةِ» عطف تفسیری است. ۷. با توجه به آن دو جمله قناعت این طور تفسیر می‌شود:

الرضا بالقوت

الاقتصار على بُلْغَةِ الْكِفَافِ.

می توان این‌گونه نتیجه گرفت که انسان: به رزق خدادادی راضی باشد و به رفع نیاز اکتفا کند و وقتی به مرز کفاف رسید، بگوید بس است.

نکته مهم و قابل ذکر دیگر این‌که قناعت برای هرکس یک وظیفه‌ی شخصی است که با میل و رغبت می‌توان بدان دست یافت. هیچ‌کس حق ندارد برای آن‌که از بار مسئولیت و وظیفه ی خویش سبک کند، دیگران را توصیه به قناعت کند زیرا قناعت جایگزین کار و تلاش و دوراندیشی و

که اگر تمام دنیا را به انسان بدهند ولی روح قناعت را از او بگیرند همیشه در آزار و رنج و نگرانی بسر می‌برد و عکس آن نیز صادق است اگر انسان روح قناعت داشته باشد و از حرص، آز و طمع برکنار شود همیشه آسوده خاطر و خوش خواهد بود.

در میان آدمیان آنکه به کمال قناعت متصف شود، به زندگی پاک و خوش دست می‌یابد. در اصل، قناعت بسنده کردن به حدّ و اندازه‌ای است، اما کدام حدّ و اندازه؟ برخی قناعت را بسنده کردن به فقر یا وضع موجود و اوضاع نکبت بار فهمیده‌اند، مشخص است که چنین تلقی نادرستی کاملاً با روح دین و موازین آن ناسازگار است، که هیچ پدیده‌ی اجتماعی هم‌چون فقر محکوم و مطرود دین نیست چنان‌که علی (ع) در حکمت ۳۱۹ خطاب به فرزندش محمد بن حنفیه می‌فرماید: «پسرم همانا از تنگدستی، بر تو بی‌مانم؛ پس از آن به خدا پناه ببر که تنگدستی دین را زبان دارد، خرد را سرگردان کند و دشمن آرد». بنابراین قناعتی که امیر المومنین بدان فرا خوانده است، بسنده کردن به فقر و ناداری و تنگدستی نیست، بلکه بسنده کردن به کفاف است؛ یعنی آدمی به اندازه معقول و متعادل در زندگی بسنده کند و خود را اسیر حرص و آز و فزونخواهی ننماید؛ چنانکه در حکمت ۳۷۱ فرموده است: «هر که به اندازه کفاف بسنده کند آسایش و راحتی خود را فراهم آورد و گشایش و آرامش را به دست آورد»<sup>۱</sup>.

امام علی(ع) در این‌جا کلمه‌ی ملک را استعاره برای قناعت آورده است، زیرا نتیجه‌ی پادشاهی بی‌نیازی از مردم و برتری بر آنهاست، و کامیابی و قناعت این نتایج را در پی دارد. و همچنین لفظ نعیم را استعاره از نیک خوبی آورده است از این رو هر دو باعث کامیابی‌اند.<sup>۲</sup>

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

كُلُّ مُقْتَصِرٍ عَلَيْهِ كَافٍ<sup>3</sup>

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر مقدار که قناعت کنی کافی است.

براستی انسان جز به مقداری که می‌تواند ضرورت و نیاز خود را برطرف سازد، بسنده نمی‌کند، و همین مقدار برای شخص قانع، بس است و او را از بیشتر بی‌نیاز می‌سازد، و در این سخن دستور ضمنی به اکتفا کردن و مقدار اندک‌تر دنیاست.<sup>۴</sup>

یکی از صفاتی که امام برای فرد شایسته معرفی کرده است قناعت به حد کفایت است که یکی از صفات بسیار پسندیده و ارزشمند است. قناعت

<sup>۵</sup>. موسوی اصفهانی، سیدجعفر، فروغ حکمت در نهج البلاغه، بی‌جا، دفتر ۵.

انتشارات اسلامی، بی‌جا، ۱۳۸۲، ص ۱۲۸.

<sup>۶</sup>. دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۳۷۱، ص ۷۱۸.

<sup>۷</sup>. مغنیه، محمدجواد، فی خلال نهج البلاغه، الطبعة الاولى، دارالعلم،

بیروت، ۱۹۷۲، جلد ۴، ص ۴۳۱.

دلشاد تهرانی، مصطفی، تفسیر موضوعی نهج البلاغه، چاپ هفدهم،<sup>۱</sup>

معارف، قم، ۱۳۸۷، ص ۱۸۲.

<sup>۲</sup>. ابن میثم بحرانی، ۱۳۸۵، جلد ۸، ص ۲۰۵.

<sup>۳</sup>. دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۳۹۵، ص ۷۲۴.

<sup>۴</sup>. ابن میثم بحرانی، جلد ۸، ۱۳۸۵، ص ۳۳۹.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند خباب بن ارت را که...به کفاف و (زندگی ساده) قانع بود...

يَرْحَمُ اللَّهُ خَبَابَ بْنَ الْأَرْتِّ، فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَأْبِئًا، وَهَاجَرَ طَائِعًا، وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ، وَعَاشَ مُجَاهِدًا. ۵.

خدا رحمت کند خباب بن الارت را او از روی رغبت اسلام آورد و برای اطاعت خداوند هجرت کرد، به زندگی ساده قناعت نمود، از خدا خشنود و در تمام دوران عمرش مجاهد بود.

این مثل در بخشی از حکمت ۴۳ آمده است، امام علیه السلام در این گفتار پرمایه ی خود تعریف و تمجیدی از یکی از مجاهدان اسلام و مسلمانان راستین به نام «خباب بن الارت» دارد، اوصافی که می‌تواند برای همه الگو باشد و از آن پند و اندرز گیرند.

آن حضرت علیه السلام به هنگام ذکر نام (خباب بن الارت) چنین فرمود: «خدا رحمت کند خباب بن الارت را او از روی رغبت اسلام آورد و برای اطاعت خداوند هجرت کرد، به زندگی ساده قناعت نمود، از خدا خشنود و در تمام دوران عمرش مجاهد بود»

امام علیه السلام در اینجا پنج ویژگی مهم برای خباب به دنبال طلب رحمت الهی، برای او ذکر می‌کند:

نخست این‌که اسلام وی از روی عشق و علاقه و رغبت است نه از روی ترس و نه از روی طمع و نه به سبب تقلید کورکورانه. آری او اسلام را به خوبی شناخت و به آن عشق ورزید و مسلمان شد و بهترین دلیل برای عشق و علاقه او به اسلام این بود که بارها مشرکان او را شکنجه کردند که دست از اسلام بر دارد، شکنجه‌ها را تحمل کرد و دست از دامان پیامبر نکشید.

ویژگی دوم اینکه او جزء مهاجران بود و مهاجرتش برای اطاعت خدا صورت گرفت. شاید هجرت بعضی از مکه به مدینه برای ترس از مشرکان یا طمع در آینده اسلام بود؛ ولی این مرد مجاهد تنها به موجب اطاعت خداوند هجرت کرد و می‌دانیم هجرت مهاجران فصل جدیدی در تاریخ اسلام گشود، زیرا مهاجران با انصار مدینه دست به دست هم دادند و لشکر نیرومندی برای اسلام فراهم کردند که در سایه ی آن توانستند در مبارزات خود بر دشمنان پیروز گردند و حکومت اسلامی به کمک آنها تحقق یابد. جالب این‌که در حالات خباب نوشته‌اند که او در میدان بدر و تمام غزواتی که بعد از آن صورت گرفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله جدا نشد.

سوم اینکه او مرد قانعی بود و زندگی ساده و زاهدانه‌ای داشت و می‌دانیم افراد قانع افرادی عزیز و سربلندند و در برابر ثروتمندان از خدا بی‌خبر هرگز سر تعظیم فرود نمی‌آورند. در حقیقت او در این کار از پیغمبر گرامی اسلام الگو می‌گرفت.

امام علی(ع) در چهارمین جمله خشنودی او را از تقدیرات الهی بیان می‌کند با این‌که او دوران‌های سخت و طوفانی اسلام را از نزدیک مشاهده کرد و زجر بسیار کشید و تحمل شداوند نمود؛ اما با این حال همیشه از خدا راضی بود؛ راضی به مقدرات الهی و به پاداش‌های نیک.

توسعه نیست. قناعت آنقدر جاذبه دارد که اگر کسی خود به تمام معنا قانع بود، دیگران نیز از او سرمشق می‌گیرند.

در شرح نهج البلاغه ابن میثم پیرامون این مثل و حکمت آمده است: «هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت نیست، از این رو که قناعت فضیلتی است که لازمه اش آرامش نفس و رضایت به آن چیزی است که نصیب شده و بی نیازی از دیگر چیزهاست. در صورتی که هیچ یک از کنج های دیگر دنیا چنین نیستند»<sup>۱</sup>.

امام در این حکمت لفظ کنز را استعاره آورده است. پس در خاتمه می‌توان به حق اشاره نمود که هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت نیست.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:  
طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَ عَمِلَ لِلْحِسَابِ، وَ قَنِعَ بِالْكَفَافِ، وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ ۲

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خوشا به حال کسی که به یاد قیامت و روز بازگشت باشد و برای حساب کار کند و به اندازه خویش در باب روزی قناعت ورزد و از حضرت حق راضی و خشنود باشد.

این مثل پندآموز علوی را امیرالمؤمنین در اثر پربهای خویش در ارزش قناعت و حال فرد قانع آورده است. این حکمت را امام درباره خباب بن ارت<sup>۳</sup> یکی از مهاجران و یاران امام علی(ع) است که در بازگشت از جنگ صفین در کوفه از دنیا رفت و نخستین کسی است که امام (ع) او را دفن نموده است و سه صفت از صفات صالحان را برای او بر شمرده.

در اینجا عبارت طوبی، در زمینه تعریف خباب و مشعربر این است که وی آن چنان بوده است، طوبی وزن فعلی از صفت طیب است. در تفسیر قرآن آمده که آن، درختی است در بهشت است. و با این عبارت امام(ع) وادار به یاد کردن روز قیامت و حساب آن روز فرموده است که خود باعث عمل برای آنهاست و همچنین انگیزه برای فضیلت قناعت و خوشنودی از خدا و رضایت به قضا و قدر اوست. قناعت فضیلتی از شاخه‌های عفت، و رضا فضیلتی از شاخه‌های عدالت است.<sup>۴</sup>

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَرْحَمُ اللَّهُ خَبَابَ بْنَ الْأَرْتِّ..... وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ

ترجمه

۱. ابن میثم بحرانی، جلد ۸، ۱۳۸۵، ص ۳۱۸.

۲. دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۴۴، ص ۶۳۴.

۳. خباب بن ارت؛ که کنیه او ابو عبدالله یا ابو محمد یا ابو یحیی بود از

سابقین در اسلام و بزرگان صحابه. او از طایفه بنی تمیم بود. در زمان جاهلیت او را اسیر کردند و به مکه آوردند و فروختند و سپس آزاد شد. در عصر جاهلیت کار او آهنگری و ساختن شمشیر بود.

۴. ابن میثم بحرانی، ۱۳۸۵، ص ۴۸.

دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۴۳، ص ۶۳۴.

در پنجمین و آخرین توصیف می‌فرماید: او در تمام عمر مجاهد بود؛ در مکه جهادی آمیخته با شکنجه داشت. مشرکان آتش افروختند، او را به پشت بر آتش خواباندند به گونه‌ای که قسمت زیادی از پشت او سوخت؛ ولی هرگز از اسلام باز نگشت. در دوران مدینه که دوران جهادهای سخت و سنگین اسلامی بود در تمام میدان‌های نبرد حضور داشت و می‌جنگید و در دوران حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام گفته‌اند در جنگ صفین و نهروان حضور داشت، هرچند بعضی از مورخان معتقدند او در اواخر عمرش بیمار بود و نتوانست در صفین شرکت کند و پیش از جنگ نهروان از دنیا چشم پوشید. طبق بعضی از روایات، امام علیه السلام این جمله حکمت‌آمیز و جمله ۴۴ را یک‌جا بیان فرمود و آن زمانی بود که از صفین باز می‌گشت. هنگامی که به دروازه کوفه رسید هفت قبر در طرف راست دروازه مشاهده نمود و فرمود: این قبرها چیست؟ عرض کردند: ای امیر مؤمنان بعد از آن که شما به سوی میدان صفین حرکت کردید «خَبَاب بن اَرْت» (که از باران قدیمی پیغمبر اکرم بود از دنیا رفت و وصیت کرده بود که او را در بیرون دروازه کوفه دفن کنند در حالی که در آن زمان مردم، مردگان خود را در اطراف خانه خویش دفن می‌کردند) بعضی دیگر نیز که چنین دیدند مردگان خود را در کنار قبر خَبَاب دفن کردند (آن‌گاه امام علیه السلام جمله بالا را بیان فرمود و سپس رو به سوی قبرهای آنان کرد و جمله معروف: «السلام علیکم یا اهل الدیار...» را بیان فرمود. به هر حال این گفتار حکیمانه را پیش از سید رضی، نصر بن مزاحم در کتاب صفین و طبری در تاریخ معروف خود و جاحظ در البیان و التبیین و ابو نعیم در حلیة الاولیاء و گروه دیگر نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

معادل‌یابی امثال و حکم نهج البلاغه با موضوع قناعت در امثال و حکم فارسی

حافظ غبار فقر و قناعت زرخ	کاین خاک بهتر از کیمیای ۲
مشوی	
کیمیایی ترا کنم تعلیم	که در اکسیر و در صناعت نیست
رو قناعت گزین که در عالم	کیمیایی به از قناعت نیست ۳
ناصر خسرو:	
کسی کو قانع است او شهریار	گلی دارد که او بی‌زخم خار
است	است ۴

۱. الحسینی الخطیب، ۱۹۸۵م، ص ۴۰.

۲. دیوان حافظ، ص ۵۴۱.

۳. دیوان انوری جلد ۲، ص ۵۷۰.

خاقانی شروانی:

ملک قناعت مراسم پیش ملک سمرقند چیست و افسر  
چنین تخت و تاج خاقان او ۵

گلستان سعدی:

مطلب گر توانگری خواهی جز قناعت که دولتی است  
هنی ۶

بوستان سعدی:

قناعت کن ای نفس بر اندکی که سلطان و درویش بینی  
یکی  
چرا پیش خسرو به خواهش چو یکسو نهادی طمع  
روی خسروی ۷

گنج زرگر نبود گنج قناعت آنکه آن داد به شاهان به  
باقی است گدایان این داد ۸

گنج خالی ز قناعت رنج است کن قناعت که قناعت گنج  
است ۹

حریص با جهانی گرسنه و قانع به نانی سیر. ۱۰ «سعدی»  
چو قانع شدی سنگ وسیمت یکیست ۱۱ «سعدی»  
قناعت هر که کرد آخر غنی شد. ۱۲

۴. میرزا محمد، علیرضا، دربارگاه آفتاب نهج البلاغه در ادب پارسی،

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۵۹.

همان، ص ۱۶۰.

۶. میرزامحمد، ۱۳۸۰، ص ۱۶۰.

همان، ص ۱۶۰.

۸. دیوان حافظ، ص ۲۱۶.

۹. میرزا محمد، ۱۳۸۰، ص ۱۸۵.

۱۰. مهدی، ناصری، فرهنگ ضرب المثل های فارسی و عربی، چاپ

دوم، بوستان کتاب، قم، ۳۹۰، ص ۴۸۷.

همان. ۱۱.

۱۲. بهمنیار، احمد، داستان نامه بهمنیاری، به کوشش: فریدون بهمنیار،

چاپ دوم، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۹، ص ۵۷۱.

معنای انصاف و دادگری، نهادن هر چیزی به جای خود؛ ملازمت با راه میانه و گریز از افراط و تفریط در کارها، برقراری مساوات و هماهنگی در کارها و... ۸. از جمله مسائلی که در نهج البلاغه فراوان به آن پرداخته شده عدل و عدالت و تحقق آن در یک جامعه اسلامی است. امام علی در تحقق عدالت در یک جامعه اسلامی حساسیت و توجهی خاص داشته است به طوری که برای افرادی که با اسلام آشنایی ندارند جای بسی تعجب است. عدل به معنای هر چیزی را در جای خود قرار دادن است و از جمله کمالات و فضایل انسانی و به فرمایش مولا علی(ع) یکی از پایه‌ها و ارکان ایمان به شمار می‌رود، به گونه‌ای که بدون آن، ایمان ناقص خواهد بود و در این مجال حکمت‌هایی که در پیرامون عدالت و اهمیت آن در کلمات قصار نهج البلاغه آمده است مورد بحث و بررسی واقع می‌شود. مفهوم عدالت، مرکز و محور است و سایر مفاهیم مرتبط با آن مثل یک شبکه، با عدالت سنجیده می‌شوند.

چشم تنگ دنیا دوست را  
یا قناعت پر کند یا خاک  
گور<sup>۱</sup>

سعدی:

هرکه نان از عمل خویش  
منت از حاتم طایی نبرد<sup>۲</sup>  
خورد

سعدی:

قناعت توانگر کند مرد را  
خبر کن حریص جهانگرد را<sup>۳</sup>

از گرسنگی مردن به نان فرومایگان سیر شدن<sup>۴</sup>. «قابوس نامه»

برو گنج قناعت جوی و کُنج عافیت بنشین. ۵ «حافظ»

طالب آملی:

به زهر خو کن و چون  
بساز با لب نانی و بیشتر  
طوطیان شکر مطلب  
مطلب<sup>۶</sup>

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

□ اَلْعَدْلُ مِنْهَا عَلٰى اَرْبَعِ شُعَبٍ عَلٰى غَايَسِ الْفَهْمِ وَ غَوْرِ الْعِلْمِ وَ زُهْرَةَ الْحُكْمِ وَ رَسَاخَةَ الْجَلْمِ فَمَنْ فَهَمَ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ وَ مَنْ عِلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَايِعِ الْحُكْمِ وَ مَنْ حَلِمَ لَمْ يُفْرِطْ فِيْ اَمْرِهِ وَ عَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيْدًا ..... بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلٰى عَقْبِيْهِ وَ مَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَ طَيَّبَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِيْنِ وَ مَنْ اسْتَسْلَمَ لِهَلَكَةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ هَلَكَ فِيْهِمَا<sup>۹</sup>

ترجمه

حضرت امیر المومنین فرمود: عدل نیز بر چهار پایه بر قرار است: فکری ژرف اندیش، دانشی عمیق و به حقیقت رسیده، نیکو داوری کردن و استوار بودن در شکیبایی. پس کسی که درست اندیشد به ژرفای دانش برسد و آن کس که به حقیقت دانش رسید، از چشمه زلال شریعت بنوشد، پس کسی که شکیبیا شود در کارش زیاده روی نکرده با نیک‌نامی در میان مردم زندگی خواهد کرد.

براساس فرموده علی(ع) در حکمت ۳۱ نهج البلاغه عدالت بر چهار پایه استوار است: اول دقت در فهم، کسی که در فهم چیزی دقت کافی نمی‌کند، نمی‌تواند حق و کُنه مطلب را درک کند و بفهمد در واقع دقت در امور مقدمه عدالت به شمار می‌آید.

اندک خود را به از بسیار دیگران دان<sup>۷</sup>. «عبدالله انصاری»

عدالت

عدالت در کلمات قصار نهج البلاغه

عدل و عدالت از واژه‌هایی است که معانی زیادی برای آن ذکر کرده‌اند؛ برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: برابری و تساوی بین دو چیز؛ ضد جور و ظلم به

۱. همان، ص ۴۸۸.

۲. بهمنیار، ۱۳۶۱، ص ۴۸۷.

۳. همان، ص ۵۷۱.

۴. حیدری ابهری، غلامرضا، نان و نمک فرهنگ موضوعی امثال و حکم

فارسی، چاپ اول، محراب قلم، تهران، ۱۳۹۰، ص ۶۴۹.

۵. شکورزاده بلوری، ابراهیم، ده هزار مثل فارسی و بیست و پنج هزار

معادل آنها، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲، ص ۲۳۵.

۶. حیدری ابهری، ۱۳۹۰، ص ۶۴۹.

۷. شکورزاده، ۱۳۷۲، ص ۱۵۸.

۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ترجمه: ۸

حسین خدا پرست، چاپ سوم، نوید اسلام، قم، ۱۳۸۷.

۹. دشتی، ۱۳۷۹، قصار، ۳۱، ص ۶۲۸.

امام علی (ع) در بخشی از حکمت ۴۳۷ که در بالا آمده است همه چیز را بر مبنای عدالت می‌دید و همه چیز را با میزان عدالت می‌سنجید. او عدالت را میزان سیاست خود قرار داد، نه سیاست خود را میزان عدالت، از این رو، جز به راه عدالت نرفت. ۶.

این قصار را علی (ع) در پیرو این سوال که از حضرتش پرسیدند: دادگری بهتر است یا بخشندگی؟ فرمود: دادگری هر چیزی را در جای خویش قرار می‌دهد و بخشش آن‌ها را از جای خود بیرون می‌کند و عدل نگهبان همه مردم است و بخشندگی به افراد مخصوص بهره می‌دهد. بنابراین عدل شریف‌تر و برتر است.

علامه طباطبایی در تحلیل حقیقت عدل گفته است: «حقیقت عدل عبارت است از برقراری تساوی و توازن میان امور به گونه‌ای که سهم شایسته هر یک بدان داده شود. در نتیجه، همگی در این جهت که در جایگاه شایسته خود قرار گرفته است، یکسان و برابرند». ۷.

امام در این حکمت به فضیلت عدالت به قیاس مضمیری اشاره فرموده است که مقدمه صغری اول: العدل... جهتهاست، مقصود آن است که در آغاز بخشندگی از صاحبش می‌خواهد تا آن چه را که مالک است از جای خود و از محل نیازش بنا به درخواست عدالت آنجا سزاوارتر است، خارج سازد.

صغری قیاس دوم نیز عبارت والعدل... خاص است کلمه: «سائس» را به اعتبار این که نظام عالم به عدالت بستگی دارد، استعاره برای عدالت آورده است، در صورتی که بخشندگی تنها به کسی از مردم که مورد بخشش قرار می‌گیرد، عارض می‌شود، و کبرای مقدر هر دو قیاس چنین است: میان دو امری که چنین باشند، عدالت برتر و بهترین آن‌ها است. ۸.

آنگاه افزوده است: «از آنچه گفته شد، روشن گردید که عدل با حسن ملازمه دارد، زیرا حسن و زیبایی در امور به این است که هر چیزی به گونه‌ای باشد که نفس انسان آن را بپسندد و مجذوب آن شود. بدیهی است قرار گرفتن هر چیز در جایگاه مناسب آن، مستلزم چنان زیبایی خواهد بود». ۹.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بِالسَّيْرِ الْعَادِلِ يَقْهَرُ الْمُنَاوِي

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: با روش عدل دشمن شکست می‌یابد و از میان می‌رود.

عدل نیازمند شناخت و مواضع و حقوق است تا بتواند براساس این شناخت، اشیاء را در جایگاهشان قرار دهد، و از حدود تجاوز نکند. از آن‌ها باز نماند و حقوق را ادا نماید. تنها کسی می‌تواند این شناخت‌ها را به انسان ارزانی دارد که بر اقدار و اندازه واقف باشد چون اقدار است که حدود را می‌سازد و حدود حقوق را در پی دارد و چنین کسی غیر از خالق اقدار نیست. ۱.

دومین رکن از ارکان عدالت، غور در دانش است و یکی دیگر از ارکان عدالت قضاوت صحیح است. انسانی که می‌خواهد عدالت را رعایت نماید، در موقع قضاوت باید کاملاً جانب حق را در نظر بگیرد. آخرین رکن از این ارکان ثبات قدم در راه بردباری و خویش‌ن‌داری است. ۲.

در شرح نهج البلاغه ابن میثم آمده: «عدلی که در این حکمت مراد است عبارت از سه فضیلت مشهور ریشه گرفته و همواره با آنهاست و قبلاً روشن شد که هر کدام از این فضایل محدود به دو ردیلت یعنی دو طرف افراط و تفریط و در مقابل خوی ناپسندی است که ضد و مخالف آن است». ۳.

می‌توان گفت برای نفی ظلم و فساد و تحقق عدالت باید از وحی پیروی کرد و از او شنید و شنیده‌های وحی را فهم کرد و دریافت چه با گوش سر و چه با گوش جان که مصداق این گفته خطبه ۱۷۸ نهج البلاغه که حضرت علی می‌فرماید: «واحضروا أذان قلوبکم تفهموا» که این گیرایی و دریافت از وحی و حامیلین آن، شناخت لازم را فراهم می‌سازد. ۴. عدالت در اندیشه - ی امیرالمؤمنان علی (ع) در مفهومی عمیق و همه جانبه به معنی قرار دادن هر چیز در جای خود، و رعایت استحقاق هر چیز و رساندن هر صاحب حقی به حق آمده است.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا.

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین فرمود: عدالت کارها را بدانجا می‌نهد که باید. وَ سئِلَ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ؟ فَقَالَ الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا. ۵.

از امام پرسیدند عدل یا بخشش، کدام یک برتر است، فرمود: عدالت هر چیزی را در جای خود می‌نهد، در حالی که بخشش آن را از جای خود خارج می‌سازد. عدالت تدبیر عمومی مردم است، در حالی که بخشش گروه خاصی را شامل است، پس عدالت شریف‌تر و برتر است.

۶. دلشاد تهرانی، ۱۳۸۷، ص ۹۴.

۷. طباطبایی، علامه، تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمد باقر، ۵۶.

۸. موسوی همدانی، بی‌جا، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبائی، قم،

۱۳۶۷، جلد ۱۲، ص ۳۳۱.

۹. ابن میثم بحرانی، ۱۳۸۵، جلد ۸، ص ۳۶۴.

۱۰. طباطبایی، جلد ۱۲، ص ۳۳۱.

۱. فلسفی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۶.

۲. موسوی اصفهانی، سیدجعفر، فروغ حکمت در نهج البلاغه، بی‌جا،

دفتر انتشارات اسلامی، بی‌جا، ۱۳۸۲، ص ۹۶.

۳. ابن میثم بحرانی، ۱۳۸۵، جلد ۸، ص ۳۲.

۴. فلسفی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۷.

۵. دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۴۳۷، ص ۷۳۴.



این حکمت در تفسیر آیه ۹۰ سوره نحل "خدا به عدل و احسان فرمان می‌دهد" فرمود عدل، همان انصاف، و احسان، همان بخشش است اشاره دارد.

با توجه به این کلام حضرت، مشخص می‌شود ایشان عدل را به معنای انصاف در نظر گرفته‌اند، زیرا رعایت انصاف آن است که حق کسی را به او بپردازند (و به نظر می‌رسد که این واژه از ماده‌ی «نصف» گرفته شده زیرا هر-گاه انسان در حقوق مشترک آن را تصنیف کند رعایت عدالت را به طور کامل کرده است). سپس این واژه به معنای هرگونه عدالت آمده است.

بدون شک برقراری نظم جامعه انسانی بدون عدل و انصاف و احسان و تفصیل امکان پذیر نیست، زیرا ترک عدالت و انصاف سبب خشم کسانی می‌شود که حقوقشان پایمال شده و طبعاً برمی‌خیزد و نظم جامعه را به هم می‌ریزد و ای بسا منجر به خون‌ریزی وسیعی گردد. ۶

در شرح ابن میثم آمده است:

«این بیان امام(ع) تفسیر لفظ به لفظی است که از نظر سائل روشن‌تر می‌باشد».

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ وَأَحْذَرِ الْعُسْفَ وَالْحَيْفَ فَإِنَّ الْعُسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ ۸

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عدالت را اجرا کن و از زورگویی و ستمگری بپرهیز زیرا زورگویی مردم را به ترک از وطن وا می‌دارد، و ستم آنان را به قیام مسلحانه می‌کشانند.

مولا علی (ع) در این حکمت در ضمن سخنی طولانی که بین امام و زیاد بن ابیه ردّو بدل شد است که او را برای خطه‌ی فارس به جای عبدالله بن عباس تعیین کرد بود، آمده است. امام، زیاد را به عدالت امر کرده و از ستمکاری بر مردم و بی‌انصافی برحذر داشته است، یعنی ایشان تمایلی به وادار کردن مردم به انجام کارهای دشوار ندارد.

امام(ع) از بی‌عدالتی به وسیله قیاس مضموری برحذر داشته است که مقدمه‌ی صغری آن فَاِنَّ الْعُسْفَ... است یعنی بی‌عدالتی باعث می‌شود، که آنان که مورد ستم قرار گرفته‌اند وطن خود را رها کنند و بدیهی است که ستمکاری زمینه فرار از وطن را فراهم می‌سازد، و یا باعث قیام مردم با شمشیر در برابر ستمگر می‌گردد و کبرای مقدر نیز چنین است: هرچه این طور باشد، اجتناب از آن لازم است. ۹

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ وَبِالنَّصْفَةِ يَكْثُرُ الْمُوَأْصِلُونَ وَبِالْإِفْصَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ وَبِالتَّوَأُّعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ وَبِاحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّؤْدُودُ وَبِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يُقْهَرُ الْمُتَوَائِي وَبِالْحَلْمِ عَنِ السَّقِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ. ۱

با سکوت بسیار، وقار انسان بیشتر شود، و با انصاف بودن، دوستان را فراوان و با بخشش، قدر و منزلت انسان بالا رود، و با فروتنی، نعمت کامل شود، و با پرداخت هزینه‌ها، بزرگی و سروری ثابت گردد و روش عادلانه، مخالفان را در هم شکنند، و با شکیبایی در برابر بی‌خرد، یاران انسان زیاد گردند.

این حکمت و گفتار علوی در بخشی از حکمت ۲۲۴ آمده است که امام در این گفته به هفت نکته مهم از فضایل اخلاقی و اثر مثبت آن‌ها اشاره می‌کند و ۲ و امام در ششمین جمله حکمت آموز خود در سند بالا اشاره دارد که در جنگ با دشمنان خود عدالت و برابری را رعایت نمایند.

«مناوی» به معنای دشمن از ریشه‌ی مناوأة به معنای دشمنی است، زیرا دشمن هنگامی که موفق به کار خود می‌شود که دستاویزی پیدا کند. کسی که روش عادلانه دارد، دستاویزی به دست دشمن نمی‌دهد و همین باعث مقهور شدن اوست. افزون بر این کسی که روش عادلانه دارد طرفداران زیادی در میان مردم پیدا می‌کند و آن کس که طرفدار زیاد دارد دشمنش مقهور می‌شود. ۳

در شرح نهج البلاغه ابن میثم آمده است:

«امام علی (ع) در این حکمت به هفت فضیلت اشاره کرده است و به دلیل اینکه هر یک از آنها مستلزم خیر و نیکی است مردم را به کسب فضایل ترغیب فرموده و یکی از این فضایل برخورد با حسن رفتار است که موجب شکست دشمن می‌شود».

حسن رفتار که لازمه‌ی آن شکست بدخواهان است (مناوات، معادت: دشمنی میان دو نفر) توضیح آن که دشمن برای کسی که رفتار خوب دارد، عیبی نمی‌یابد که بدان وسیله بر او غلبه کند و به مفاسد او را متهم کند بنابر این شکست می‌خورد. ۴

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ ۵

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: امام علی علیه السلام در مورد این سخن خدای متعال: «خداوند شما را به عدل و احسان فرمان می‌دهد». فرمود: عدل، انصاف دادن و ستم نکردن است و احسان جود و بخشش.

۱. دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۲۲۴، ص ۶۷۶.

۲. مکارم شیرازی، ۱۳۹۰، جلد ۱۳، ص ۷۰۷.

۳. مکارم شیرازی، ۱۳۹۰، جلد ۱۳، ص ۷۱۵.

۴. ابن میثم بحرانی، ۱۳۸۵، جلد ۸، ص ۲۰۱.

۵. دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۲۳۱، ص ۶۷۸.

۶. مکارم شیرازی، ۱۳۹۰، جلد ۱۳، ص ۷۶۴.

۷. ابن میثم بحرانی، ۱۳۸۵، جلد ۸، ص ۲۰۷.

۸. دشتی، ۱۳۷۹، کلمات قصار ۴۷۶، ص ۷۴۲.

۹. ابن میثم بحرانی، ۱۳۸۵، جلد ۸، ص ۳۸۸.

## الْعَدْلُ أَلَّا تَتَّهَمَهُ

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عدل آن است که او را متهم نسازی.

التَّوْحِيدُ أَنْ لَا تَتَّوَهَّمَهُ، وَالْعَدْلُ أَلَّا تَتَّهَمَهُ ۱.

از امام علیه السلام نسبت به توحید و عدل پرسیدند حضرت فرمود: توحید آن است که خدا را در وهم نیآوری و عدل آن است که او را متهم نسازی.

در شرح ابن میثم آمده است:

«مقصود از عدل، اعتقاد به جریان عدالت در تمام کارها و گفته های خداوند متعال است و از لوازم چنین ویژگی آن است که بنده ی خدا او را متهم نسازد بر این که خداوند او را بر عمل ناروا مجبور ساخته و بعد او را به کیفر برساند و یا اینکه او را تکلیف مالایطاق نماید، و نظایر اینها از مسائل مربوط به اصول دین که معتزله در آنها به ظواهر قرآن توجه کردند» ۲.

با توجه به این حکمت در می یابیم که نباید برای خدا حد و مرز قائل شد و نباید او را در خیال خود آورده و محدود سازیم، بلکه بگوییم خدا نامحدود است. و همچنین نباید برای اتفاقاتی که برای ما رخ می دهد به او تهمت بزنیم به عنوان مثال زمانی که عزیزی را از دست می دهیم این طور بیان می کنیم که چه انسان خوبی بود و زود از این دنیا رفت.

با درک این حکمت به نوعی می توان گفت تنها کسی که درباره ی او گفته شده: «قِيلَ فِي مِحْرَابِ عِبَادَتِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ» ۵ علی (ع) در محراب عبادتش برای سخت کوشی و جدیتش در اجرای عدالت کشته شده است. آن حضرت به گواهی عملکرد دادگرانه اش همواره مظهر عدل الهی در زمین و ترازوی حق و دادرسی بود.

کوتاه سخن اینکه از نظر آداب اخلاقی افزون بر مباحث قضاوت و احکام اصولی هرگز کسی به وثاقت شناخته شد، سوء ظن نسبت به او کاری ظالمانه است. ۶.

معادل یابی امثال و حکم نهج البلاغه با موضوع عدالت در امثال و حکم فارسی

ستون خرد داد و بخشایش است. ۷. «فردوسی»

عدل ترازوی خداست در زمین ۸.

فردوسی:

اگر دادگر چند بی گس بود

ورا راستی پاسبان بس بود ۹

ملک الشعرا بهار:

مُلک درختی است نَغز و ریشه

ریشه قوی دار کز درخت خوری

بر ۱۰

ی او عدل

اسکندر رومی را گفتند، دیار مشرق و مغرب به چه گرفتی؟ گفت: هر مملکت را گرفتم، رعیتش را نیازدم و نام پادشاهان جز به نیکویی نبردم. ۱۱ «سعدی»

خُرّم و آباد گردد مُلک از عدل و نظر. ۱۲. «فرخی»

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَةِ بِالظَّنِّ ۳.

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: داوری با گمان بر افراد مورد اطمینان، دور از عدالت است.

درباری این حکمت باید گفت که در مورد کسی که نزد تو مورد اعتماد و معروف به امانت است، حکم به خیانت از روی گمان، بیرون از عدالت و در شمار صفات ناپسند ظلم و جور است. ۴.

امام در این پند حکیمانه به نکته ی قابل تأملی در خصوص روابط اجتماعی اشاره نموده است ایشان می فرماید: داوری در حق افراد مورد اطمینان، باتکیه بر گمان عدل و عدالت محسوب نمی شود زیرا در این میان امکان دارد که برخی از این افراد از این اعتماد سوء استفاد نمایند.

طاهری، ابوالقاسم، راهنمای آموزش و پژوهش در نهج البلاغه، ۵

معارف، قم، ۱۳۸۷، صص ۴۷.

مکارم شیرازی، ۱۳۹۰، جلد ۱۳، صص ۶۸۳.

حیدری ابهری، ۱۳۹۰، صص ۵۱۳.

همان.

همان، ۱۳۹۰، صص ۵۱۵.

دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم دهخدا، چاپ هفتم، سپهر، ۱۰

تهران، ۱۳۷۰، جلد ۴، صص ۱۷۳۳.

دهخدا، جلد ۱، صص ۱۷۳.

حیدری ابهری، ۱۳۹۰، صص ۵۱۴.

دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۴۷۰، صص ۷۴۰.

ابن میثم بحرانی، ۱۳۸۵، جلد ۸، صص ۳۸۵.

دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۲۲۰، صص ۶۷۴.

ابن میثم بحرانی، ۱۳۸۵، جلد ۸، صص ۱۹۸.

سنایی:

شه چو عادل بود ز قحط منال گو مدان نحو و حکمت و

تفسیر ۱

مولوی:

عادل باشد پاسبان کام ها نی به شب چوبک زنان بر بام

ها ۲

سنایی:

عادل، بازوی شه قوی دارد قامت ملک مستوی دارد

عادل شمعی بود جهان افروز ظلم شه آتشی ممالک سوز ۳

یکسانی، هزار آسانی. ۴

سنایی:

عادل کن ز آن که در ولایت در پیغمبری زند عادل ۵

دل

اگر خواهی از شمار دادگران باشی، زبردستان را به طاقت خویش  
نیکودار. ۶ «قابوس نامه»

فردوسی:

فریدون فرخ فرشته نبود زمشک زعنبر سرشته نبود  
به داد ودهش یافت این نیکویی تو داد ودهش کن فریدون

تویی ۷

راستی و عدل دولتی است خداداد. ۸ «ملک الشعراء بهار»

شه را نخست خرد باید و رای و دین درست ۹. «اسدی»

سنایی:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ.

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بر شما باد به صبر که صبر نسبت به ایمان مانند سر نسبت به بدن است و همان طور که خیری نیست در بدنی که سر ندارد، خیری نیست در ایمانی که صبر به همراه ندارد.

در حکمت ۸۲ امیر المومنین علی(ع) به پنج چیز سفارش کرده است:

قال علی(ع): أَوْصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْأَبْلِ لَكَانَتْ لَكُمْ أَهْلًا لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ، وَ لَا يَخَافُونَ إِلَّا ذَنْبَهُ، وَ لَا يَسْتَحِينُ أَحَدًا مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ، وَ لَا يَسْتَحِينُ أَحَدًا إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ

دهخدا، ۱۳۷۰، جلد ۲، ص ۱۰۹۴.<sup>10</sup>

همان، جلد ۱، ص ۱۷۵.<sup>11</sup>

۱. حیدری ابهری، ۱۳۹۰، ص ۵۱۴.

۲. دهخدا، جلد دوم، ص ۱۰۹۱.

۳. همان، جلد ۲، ص ۱۰۹۱.

۴. حیدری ابهری، ۱۳۹۰، ص ۵۱۵.

۵. ناصری، ۱۳۹۰، ص ۴۴۰.

۶. حیدری ابهری، ۱۳۹۰، ص ۵۱۳.

۷. ناصری، ۱۳۹۰، ص ۴۴۰.

۸. دهخدا، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۸۶۰.

۹. حیدری ابهری، ۱۳۹۰، ص ۵۱۳.

يَتَعَلَّمُهُ، وَ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَّا رَأْسَ مَعَهُ، وَ لَا فِي إِيْمَانٍ لَّا صَبْرَ مَعَهُ. ۱

شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای به دست آوردن آنها بر شتر سوار شوید و سخت بتازید، شایسته است:

۱. هیچ یک از شما جز به پروردگارش امید نیندد. ۲. و جز از گناه خود نترسد. ۳. و چون از او چیزی پرسند که نمی‌داند از گفتن «نمی‌دانم» شرم نکند. ۴. و نیز هرگاه چیزی را که نمی‌داند از آموختن آن خجالت نکشد. ۵. و بر شما باد به صبر که صبر نسبت به ایمان مانند سر نسبت به بدن است و همان‌طور که خیری نیست در بدنی که سر ندارد، خیری نیست در ایمانی که صبر به همراه ندارد.

صبر، مؤلفه اول ایمان است و ایمان نیز در قالب صبر تحقق پیدا می‌کند. یعنی رابطه‌ی دوسویه میان این دو وجود دارد. ایمانی که صبر را در بر نداشته باشد؛ همانند بدن بدون سراسر، باید توجه داشت که صبر با تمرین و ممارست به دست می‌آید و در عمل پدیدار می‌شود.

درون انسان صبور، انقلابی است که مانع بروز این انقلاب در محیط بیرون می‌شود و به تعبیری دیگر انسان صبور کسی است که عواطف منفی در درونش قلیان کرده ولی به شکل هیجان در نیامده باشد و در کامل کردن معنای صبر می‌توان گفت که انسان صبور آرامش خود را فدای آرامش دیگران می‌کند.

یکی از نشانه‌های صبر، سکوت است. برای مثال، هنگامی که با شنیدن کلمات ناسزا، عواطف منفی در درون انسان به وجود بیاید؛ انسان صبور خود را کنترل می‌کند. در واقع ایمان انسان‌ها را به صبر آنها باید سنجید.

نشانه‌های بلاغی امام در این حکمت این است که: «آباط الابل را کنایه آورده است از مسافرت در جستجوی آن چیزها آورده است. توضیح آن که شتر سوار با زانوهاش به بغل شتر می‌زند. یعنی اگر آدمی برای فهم این سخنان سوار بر شتر شویم و فرسنگ‌ها راه برویم ارزش آن را دارد، چون ما انسان‌ها برای انسان شدن به وجود آمده‌ایم. تشبیهی که میان صبر و نسبت سر به بدن داشته است همان‌طور که بدن آدمی بدون کارایی ندارد، ایمان بدون صبر هم کارایی ندارد، در تشبیه میان این دو و مناسبت بین آن دو را با این بیان مورد تاکید قرار داده است که در بدنی که سر ندارد هیچ خیری نیست. و عبارت فَنَّ الصبر مقدمه ی صغرا برای قیاس مضمی است که بدان وسیله وادار به صبر کرده است و کبرای قیاس چنین است: هر آنچه که این طور باشد به دست آوردن و فراهم کردنش واجب است. ۲.

طمع.

نکوهش طمع در کلمات قصار نهج البلاغه

طمع عبارت است از توقع داشتن در اموال مردم، و آن نیز یکی از شاخه‌های دوستی دنیا و از انواع آن است. طمع از جمله رذایل هلاک کننده است. که در میان سخنان معصومین بسیار مورد نکوهش و مذمت واقع شده است. به عنوان نمونه:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یاک و الطمع، فانه الفقر الحاضر» «زهار طمع موزر که آن فقر حاضر است».

امام باقر علیه السلام فرمود: «بنس العبد عبد له طمع یقوده، و بنس العبد عبد له رغبه تذله».

«بد بنده ای است آن بنده ای که گرفتار طمعی باشد که او را بکشاند، و بد بنده ای است آن بنده ای که در او خواهش و رغبتی باشد که او را خوار گرداند».

احادیث در مذمت و نکوهش طمع بسیار است و همین اندازه در نکوهش آن کافی است که هر آزمندی در نظر مردم خوار و ذلیل و بی‌ارزش است، و اعتماداش به مردم بیشتر است تا به خدا، زیرا اگر اعتمادش به خدا بیشتر از اعتماد به مردم بود چشم طمع به آنان نمی‌دوخت، بلکه از هیچ کس جز خدای سبحان توقع و طمعی نمی‌داشت.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أُزْرِي نَفْسَهُ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: طمع که میل به امکانات دیگران است باعث سستی و فرسودگی مروت انسانیت انسان می‌شود. أُزْرِي نَفْسَهُ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ وَ رَضِيَ بِالذَّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضَرْهِ وَ هَاتَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهُ مَنِ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ. ۳.

آن که جان را با طمع ورزی ببوشاند خود را پست و آن که راز سختی‌های خود را آشکار سازد خود را خوار کرده است و آن که زبان را بر خود حاکم کند خود را بی‌ارزش کرده است.

این جمله به اضافه چهار جمله بعد از آن که خواهد آمد همگی در وصیتی که امام علیه السلام به مالک اشتر فرموده دیده می‌شود. امام علیه السلام در این کلام نورانی‌اش به پیامدها و آثار سوء سه رذیله اخلاقی در عباراتی کوتاه و فشرده اشاره فرموده است. نخست می‌فرماید: «هر کس طمع را پیشه کند خود را حقیر ساخته است». (أُزْرِي نَفْسَهُ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ)

در شرح نهج البلاغه ابن میثم پیرامون این جمله آمده است:

«آن که طمع را پیشه ساخت خود را خوار کند. این سخن جهت برحذر ساختن از طمع است که مخالف فضیلت قناعت می باشد، با یادآوری پیامدهای طمع، از قبیل خوار ساختن و پست کردن خود. توضیح آنکه چشم طمع داشتن به مال دیگران، باعث نیازمندی بدیشان و کرنش در برابر

۱. دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۸۲، ص ۶۴۰.

۲. ابن میثم بحرانی، ۱۳۸۵، جلد ۸، ص ۷۷.

دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۲، ص ۶۲۴.

صفت رذیله را با خود حفظ می‌کند از همین رو امام(ع) آن را نوعی بردگی ابدی شمرده است.

افراد طمع کار انسان‌های ضعیف، زبون، دون همت و فاقد شخصیت‌اند و چون اعتماد به نفس ندارند سعی می‌کنند از طریق وابستگی به دیگران به مقصود خود برسند.<sup>۳</sup>

کلمه رقی را از آن جهت برای طمع استعاره آورده است که لازمه ی طمع، تسلیم شدن در برابر آن چیزی است که به آن طمع بسته و فروتنی در برابر آن است، مانند بردگی و هم به دلیل دوام تسلیم شدن به سبب طمع است، زیرا شخص طمعکار تا وقتی که از کسی چشم طمع دارد، همواره تسلیم اوست و در این جهت مثل کسی است که همیشه برده ی دیگری است.<sup>۴</sup>

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الطَّمَعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ ۵

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: طمعکار همواره زبون و خوار است.

امام در این پند و اندرز علوی به یکی از ثمره‌های طمع اشاره دارد، همان‌گونه که در مطالب پیش نیز اشاره شد که طمع معمولاً به معنای علاقه ی شدید به چیزی است که فوق استحقاق انسان و غالباً به دست دیگران است شخص طمع کار برای به دست آوردن آن باید در مقابل این و آن خضوع کند و طناب ذلت بر گردن خویش نهد، شاید به مقصود برسد و شاید هم نرسد. نقطه مقابل طمع قناعت است که انسان را از همگان بی نیاز و عزت و کرامت او را حفظ می‌کند. اضافه بر این‌ها، اموال و مقامات و اشیایی که مورد طمع طمعکاران است در بسیاری از موارد دست نیافتنی است، به همین دلیل طمع کار برای رسیدن به آن عمری دست و پا می‌زند و چه بسا ناکام از دنیا برود در حالی که سرمایه ی عمر خود را بیهوده از دست داده نه به مقامی در دنیا رسیده و نه در پیشگاه خدا منزلتی دارد.<sup>۶</sup>

امام(ع) کلمه وثاق را برای ذلتی که شخص در برابر طمع درگیر آن شده استعاره آورده است نظیر این مطلب در عبارتی که در حکمت ۲۲۶ که ذکر شد آمده است.<sup>۷</sup>

### نتیجه گیری

نهج البلاغه کتابی است باشکوه و پر عظمت که با تمام محتوای الهام بخش خود ابعاد گسترده‌ای را در زندگی بشر نمایانده است. دیر زمانی است

آنهاست، و این خود انگیزه پستی در نظر آنان، و افتادن از چشم آنهاست».<sup>۱</sup>

در این حکمت امام علی صفت استشعار را استعاره برای پیوستگی و مباشرت طمع، نسبت به قلب آدمی همانند لباس که مباشر و پیوسته به جسم است.

نکته‌ی قابل تأمل این است که هنگامی که طمع فزونی یابد کارهایی از انسان سر می‌زند که کاملاً احمقانه و به‌دور از تعقل است؛ مانند داستانی که درباره‌ی «اشعب» که طمع معروف عرب نقل شده است. این داستان‌ها خواه واقعیت داشته باشد یا نه اشاره به کارهای ننگ‌آوری است که انسان به جهت طمع انجام می‌دهد.

پس می‌توان گفت: «طمع» به معنای بیش از حق خود طالب بودن و گرفتن مواهب زندگی از دست دیگران است و تعبیر به «استشعر» که به معنای پوشیدن لباس زیرین است اشاره به این است که طمع را به خود چسبانده و از آن جدا نمی‌شود؛ بدیهی است که افراد طمع برای رسیدن به مقصود خود باید تن به هر ذلتی بدهند و دست سؤال به سوی هر کس دراز کنند و شخصیت خود را برای نیل به اهداف طمع‌کارانه خود بشکنند. قابل ذکر است سه صفت نکوهیده که امام در این بیان کوتاه ذکر کرده (طمع، فاش کردن ناراحتی‌ها نزد هر کس و امیر ساختن زبان بر خود) هر سه یک وجه مشترک دارند که سبب ذلت و خواری می‌شوند و این هماهنگی در اثر سبب شده است که امام علیه السلام هر سه را کنار هم قرار دهد.

پیام و نتیجه‌ای که از این حکمت علوی می‌توان دریافت نمود این است که انسان نباید مشکلات خود را برای دیگران بیان کند و در زندگی دیگران طمع ورزد، آنچه را در دست مردم ببیند خواهان او باشد و خود را نیازمند آن بداند و پست و حقیر گرداند خود را؛ زبان انسان اگر حکمران و فرمانده او باشد و بر آن یک کنترل نامحسوس داشته باشد انسان را به منجلاب گناه نمی‌کشاند و اگر کنترل زبان خود را نداشته باشد خود را خوار و سخیف نشان می‌دهد.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الطَّمَعُ رَقٌّ مُؤَبَّدٌ ۲.

ترجمه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: طمع ورزی، بردگی همیشگی است.

امام(ع) در این کلام نورانی به آثار زیان بار طمع اشاره کرده می‌فرماید: «طمع بردگی جاویدان است» (الطَّمَعُ رَقٌّ مُؤَبَّدٌ) حقیقت طمع، علاقه‌ی شدید به امور مادی است که در دست دیگران است و شخص طمع برای رسیدن به خواسته‌ی خود هرگز فروتنی را نمی‌پذیرد و به همین دلیل همچون برده‌ای است در برابر کسی که طمع از او دارد و طمع غالباً این

۳. مکارم شیرازی، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۴۲۷.

۴. ابن میثم بحرانی، ۱۳۸۵، جلد ۸، ص ۱۷۲.

۵. دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۲۲۶، ص ۶۷۶.

۶. مکارم شیرازی، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۷۳۰-۷۲۹.

۷. ابن میثم بحرانی، ۱۳۸۵، جلد ۸، ص ۲۰۲.

۱. ابن میثم بحرانی، ۱۳۸۵، جلد ۸، ص ۳.

۲. دشتی، ۱۳۷۹، قصار ۱۸۰، ص ۶۶۶.

جامعیت مطالب نهج البلاغه و عبرت‌گیری و عبرت‌آموزی بشر از آن‌ها بسیار روشن است.

بلاغت نهج البلاغه در مرتبه والایی قرار دارد به طوری که می‌توان گفت قرآنی است که از مقام خود اندکی فرود آمده است.

بهره‌گیری عینی امام علی(ع) در نهج البلاغه از آیات قرآن چه مستقیم و چه به صورت کاملاً غیرمستقیم هویدا است.

امثال و حکم علوی دربردارنده‌ی مسائل عینی و ملموس زندگی است که چراغ راه هدایت بشر را روشن می‌کند.

منادی عدالت اجتماعی و مرهمی بردردهای بشریت است که عبارات شیوا و بی‌نظیر، روشن‌ترین معانی و محتوا را در خود جای داده است.

مطالب این کتاب زمان حال و شرایط حاضر جهانیان عینیت معنایی و محتوایی دارد.

تطابق کامل و جامع امثال علوی با امثال فارسی و هماهنگی آن مطالب با ذهن عامه‌ی مردم.

عینیت و رواج یافتن برخی از امثال علوی در زبان فارسی به طوری که فارسی‌زبانان؛ اصل و ریشه‌ی آن مثل را درامثال فارسی جستجو می‌کنند.

در این بین تأثیری که نهج البلاغه از جهت لفظ و معنی در آثار اهل ادب به جای نهاده یک امر غیر قابل انکار است که بی شک بدون فهم و درک سرچشمه‌های آن یعنی؛ کلام امیر مؤمنان حاصل نمی‌شود.

تجلی نهج البلاغه و امثال علوی در کلام شعرا فارسی زبان گاه پیدا و آشکار و گاه پوشیده و نهان؛ اما بیشترین اثرپذیری در اشعار و سخنان سعدی، نظامی، مولوی و فردوسی... به چشم می‌خورد.

برخی از امثال نهج البلاغه به علت فهم آسان و رواج بسیار در ذهن و کُنه مردمان نقشی برجسته دارد بنابر اینکه امام (ع) در نهج البلاغه خود به مقتضای فهم مخاطب خود با آنان سخن گفته است.

می‌توان منشأ اولیه امثال علوی و امثال حکم فارسی را گرایش‌های مذهبی و دینی مشترک بالاخص قرآن کریم دانست که برای ما مسلمانان سخن حق است.

بی‌تردید بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از کتاب نهج البلاغه به ویژه بخش‌های تاریخی و خطبه‌های آن برای ما یک منبع غنی تاریخی به شمار می‌آید.

برخی از شاعران ادب فارسی کلام امام علی (ع) را به صورت لفظی در میان اشعار خود بیان نموده و برخی به معنا و مفهوم آن اشاره کرده‌اند.

تأثیرپذیری از کتاب نهج البلاغه و مضامین مختلف آن تنها در میان ادبا فارسی زبان نبوده است بلکه در ادبیات سایر ملت‌ها نیز وجود دارد.

## مراجع

قرآن کریم

ابن ابی الحدید عبدالحمید بن هبئه، ترجمه و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ترجمه: غلامرضا لایقی، چاپ اول، اطلاع، تهران، ۱۳۹۰.

ابن ابی الحدید، عبد الحمید هبئه الله، شرح نهج البلاغه، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۸۵ ق.

که نهج البلاغه و محتوای موضوعی این کتاب از اهمیت ویژه‌ای در میان مردمان جوامع برخوردار است و با تأمل در این کتاب، با کلمات حکیمانه زیبایی روبه رو می‌شویم که یکی از این محسنات وجود امثال و حکم علوی می‌باشد.

این کتاب عظیم در زمان‌های گذشته در بین مردم متروک بوده و کمتر کسی به آن توجه داشته اما به مرور زمان پرده‌های بی‌خبری کنار رفت و این کتاب عظیم همچون قرآن در دسترس عموم قرار گرفت و عمومیت آن باعث تحول در جامعه به خصوص در بین قشر جوان گردید و جوانان روز به روز مجذوب آن شدند و برای شناخت نهج البلاغه به تکاپو افتادند. این کتاب علوی معانی و مفاهیم‌اش از جهات مختلف فردی و اجتماعی بر ما تأثیر پنهان و آشکار می‌گذارد و حضور آن در ذهن و کُنه مسلمانان بسیار برجسته و پر-رنگ است.

امروزه نمی‌توان جنبه‌ای از جنبه‌های گوناگون زندگی مسلمانان را یاد کرد که نهج البلاغه و معانی والای آن به نحوی مستقیم یا غیرمستقیم، در آن تأثیری نگذاشته باشد. یکی از بارزترین موارد تأثیرگذاری این کتاب ارجمند تأثیر پذیری شاعران و نویسندگان با ذوق ادب فارسی است که در آثار خود مضامین آن را تجلی داده‌اند. هر ملتی به سرمایه‌هایی، اعم از مادی و معنوی خود می‌نازد؛ یکی از سرمایه‌های جاودانی افتخارآمیز ما ایرانیان نیز امثال و حکمی است که در درون خود روایت‌گر تاریخ و زندگی جوامع در دوره‌های پیشین است در این بین نمی‌توان اشعار و سروده‌های شاعران را نادیده گرفت.

کتاب نهج البلاغه علی(ع) خود به تنهایی یک دانشگاه کامل و جامع است که درهای آن به روی دوست‌داران آن و جوانان باز است و هر که در حد توان و فهم خود از آن بهره می‌برد.

آن چه این جایگاه برجسته را به امثال علوی بخشیده ویژگی‌های زیر است:

با توجه به این‌که در دوران حیات حضرت علی(ع) به لفظ بیشتر توجه می‌شده و امثال کاربرد بیشتری داشته؛ استفاده از آن‌ها در زندگی روزمره دامنه و گستره‌ی بیش‌تری پیدا کرد به گونه‌ای که در نهج البلاغه امثال از اهتمام و توجه ویژه‌ای برخوردار بوده و تاکنون نیز زندگی فردی و اجتماعی جوامع بشری تأثیر خود را به خوبی نشان داده است.

اگر با دیدی عمیق به محتوای امثال علوی از دو منظر لغوی و بیانی بنگریم، درمی‌یابیم که کلام امام(ع) دارای لفظی محکم و وضعی استوار است.

امثال و حکم علوی به علت جامعیت و بیان گیرای خود به فراخور مخاطب؛ و به دلایل روشنی بر روح و جان مردمان تأثیر نهاده است.

حکمت‌های نهج البلاغه به جنبه‌های مختلف موضوعی چون؛ اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی و... پرداخته و چون دارای جامعیت هستند در میان سایر جوامع اسلامی نیز به کار برده می‌شوند.

نهج البلاغه یک اثر فوق العاده هنری است و از لحاظ زیبایی و شیوایی بلاغت می‌توان گفت اعتباری در حد قرآن دارد به طوری که به آن لقب «أخ القرآن» را داده‌اند.

- ابن میثم بحرانی، کمال الدین میثم بن علی بن میثم، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ترجمه: قربانعلی محمدی مقدم، چاپ چهارم، بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد، ۱۳۸۵.
- ابوالفضل، میدانی نیشابوری، ترجمه و تحشیه فرائد الأدب در امثال سائر و رایج در عرب، به اهتمام: امیر شاهد، چاپ دوم، جهاد دانشگاهی، اصفهان، ۱۳۷۹.
- احمدی، علی اصغر، عدالت اجتماعی در نهج البلاغه، چاپ اول، بوستان کتاب، قم، ۱۳۹۱.
- اسرار، مصطفی، دانستنیهای نهج البلاغه، چاپ سیزدهم، محیا، تهران، ۱۳۸۹.
- اشرف زاده، رضا، فرهنگ نوادر لغات و ترکیبات و تعبیرات آثار عطارنیشابوری، چاپ دوم، آستان قدس رضوی مشهد، ۱۳۷۴.
- امیرمؤمنان، علی بن ابیطالب، ترجمه نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، چاپ دوم، نسیم حیات، قم، ۱۳۷۹ ش.
- امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب، نهج البلاغه، ترجمه: شهیدی، سیدجعفر، چاپ نهم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵.
- حیدری ابهری، غلامرضا، نان و نمک فرهنگ موضوعی امثال و حکم فارسی، چاپ اول، محراب قلم، تهران، ۱۳۹۰.
- حیدری ابهری، غلامرضا، نگاهی موضوعی به امثال و حکم فارسی، چاپ اول، قم، جمال، ۱۳۸۳.
- خاتمی، احمد، فرهنگنامه موضوعی نهج البلاغه، چاپ دوم، سروش، تهران، ۱۳۸۱.
- خادم الذاکرین، اکبر، اخلاق اسلامی در نهج البلاغه، بی چا، نسل جوان، قم، ۱۳۸۵.
- خاوری، محمد جواد، امثال و حکم مردم هزاره، چاپ اول، عرفان، تهران، ۱۳۸۰.
- خرمی، حسین، ضرب المثل های منظوم، با مقدمه باستانی پاریزی، چاپ اول، امام عصر (عج)، قم، ۱۳۸۴.
- دامادی، محمد، مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی، بی چا، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۰.
- دبیرسیاقی، محمد، گزیده امثال و حکم دهخدا، چاپ چهارم، تیرازه، تهران، بی تا.
- دشتی، محمد، شناخت ویژگی های نهج البلاغه، چاپ دوم، امیر المومنین (ع)، قم، ۱۳۸۰.
- \_\_\_\_\_، اسناد و مدارک نهج البلاغه، چاپ اول، امیرالمومنین، قم، ۱۳۷۸.
- دهگان، جعفر، فرهنگ جامع ضرب المثل های فارسی، چاپ اول، آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۳.
- دوانی، علی، نهج البلاغه و گردآورنده آن، چاپ دوم، بنیاد نهج البلاغه، قم، ۱۳۷۳.
- دین پرور، جمال الدین، نهج البلاغه فارسی گزیده موضوعی، چاپ دوم، بنیاد نهج البلاغه، تهران، ۱۳۸۶.
- ذوالفقاری، حسن، داستان های امثال، تهران، چاپ دوم، مازیار، ۱۳۸۵.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ترجمه: حسین خدایپرست، چاپ سوم، نوید اسلام، قم، ۱۳۸۷.
- رجبی، امیر عباس، راهنما پژوهش در نهج البلاغه، بی چا، سمت، تهران، ۱۳۸۷.
- رفیعی، جواد، آقایی، محمد رضا، آموزه هایی از نهج البلاغه، چاپ اول، نشر معارف، قم، ۱۳۸۰.
- زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه: نقد و تفسیر قصه ها و تمثیلات مثنوی، بی چا، علمی، تهران، ۱۳۷۸.
- زلهایم، رودولف، امثال کهن عربی، ترجمه: احمد شفیعی، بی چا، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۱.
- سبحانی، جعفر، مثل های آموزنده قرآن، چاپ چهارم، قم، موسسه امام صادق، ۱۳۹۱.
- سعدی، صلح الدین، کلیات نسخه فروغی، چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- طاهری، ابوالقاسم، راهنمای آموزش و پژوهش در نهج البلاغه، بی چا، نشر معارف، قم، ۱۳۸۷.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، بی چا، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبائی، قم، ۱۳۶۷.
- عزیزی، عباس، علی از زبان استاد شهید مطهری، بی چا، سلسله، قم، ۱۳۷۹.
- عفیفی، رحیم، مثل ها و حکمت ها در آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری، چاپ اول، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- فلسفیان، عبدالمجید، علی و جاری حکمت ها، چاپ اول، لبله القدر، قم، ۱۳۸۵.
- فیض الاسلام، سیدعلینقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، بی چا، فیض الاسلام، تهران، ۱۳۷۹.
- قبادیانی، ناصر خسرو، دیوان ناصر خسرو، به تصحیح: مجتبی مینوی، مهدی محقق، چاپ اول، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۳.
- قمی، حاج سید عباس، شرح صد کلمه قصار از کلمات امیرالمومنین (ع)، چاپ ششم، راه حق، قم، ۱۳۷۶.
- قنبری، عبدالله، فرهنگ امثال و حکم فارسی - انگلیسی، رهنما، تهران، ۱۳۸۰.
- ماندگار، محمد مهدی، خط مشی های سیاسی نهج البلاغه، چاپ اول، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ترجمه بحار الانوار مترجم: موسوی همدانی، ابو الحسن، بی چا، ولی عصر، تهران، ۱۳۶۳.
- میرزا محمد، علی رضا، دربارگاه آفتاب (نهج البلاغه در ادب پارسی)، چاپ اول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
- ناصری، مهدی، فرهنگ ضرب المثل های فارسی - عربی، چاپ دوم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۹۰.
- هادی زاده کاشانی، محمدرضا، حکمت های نهج البلاغه، چاپ دوم، تابان، تهران، ۱۳۸۵.
- هاشمی، سیداحمد، جواهر البلاغه، مترجم: حسن عرفان، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ اول، قم، ۱۳۷۸.
- همائی، جلال الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، چاپ سوم، اهورا، تهران، ۱۳۸۹.
- یوسفی، محمد تقی، درآمدی بر نهج البلاغه، چاپ اول، کوثر غدیر، قم، ۱۳۸۲.